

- سرمقاله: فریب ترفند های اغواگرانه را نخوریم
- بزرگداشت از هشتم مارچ روز جهانی زن
- مفهوم «کارگر» از پرویزن دیدگاههای علمی
- په افغانستان کی جنگ سالاران او بدی اخیستونکی هیواد تباهی خوانه وږی
- مکتی بر اثر ارزشمند «لبخند شیطان»
- سرحدات میان افغانستان و پاکستان، هم منشاء جنگ و هم کلید صلح
- این است دستاورد های صدور دموکراسی و مبارزه علیه تروریسم ....
- مفهوم روشنفکر
- در اروپا «افکار عمومی اعتقادی به جنگ افغانستان ندارد»
- صدمین سالروز، روز جهانی زن و صدو چهلمین سالروز کمون پاریس

# راه آینده

## ناشر اندیشه های پیشرو عصر ما

# هموطنان عزیز، حلول سال نو (۱۳۹۰ ه. ش) به شما مبارک باد

سرمقاله

### فریب ترفند های اغواگرانه را نخوریم

بحث ایجاد پایگاه های همیشه گی نظامی امریکا در افغانستان، از مباحث محوری در جریان بیش از یک ماه اخیر در میان حلقه ها، جریانهای سیاسی و رسانه های داخل کشور بوده است.

رئیس دولتوارة افغانستان پس از برگشت از کنفرانس (مونشن) در ماه گذشته، از تمایل مقامهای امریکایی مبنی بر ایجاد چنین پایگاه ها سخن گفت و پس از آن چهره ها و شخصیتهای مختلف، دیدگاه های متفاوتی در زمینه ابراز کردند.

این درحالیست که ناتو - امریکا چند ماه پیش در کنفرانس (لیسبون) مسأله خروج نیروهای شان را تا سال ۲۰۱۴ میلادی از افغانستان مطرح کردند و اعلام نمودند که بدین منظور باید روند انتقال مسؤولیتهای امنیتی به نیروهای داخلی از سال ۲۰۱۱ میلادی آغاز شود.

ظاهراً حاکمیت کنونی هرگونه تصمیمگیری در مورد ایجاد پایگاه های دایمی امریکا در افغانستان را حق مردم افغانستان میدانند و به صورت کل با عنوان کردن برگزاری لویه جرگه، به نحوی میخواهد در برابر ابراز موافقت در اینباره، امتیازاتی از جانب امریکا به دست آورد.

از سوی دیگر دستگاه حاکم بر تسریع روند مذاکره با مخالفان مسلح تاکید میکند و گفته می شود که به صورت پنهانی تماسها و گفتگو هایی نیز میان هر دو طرف در ترکیه و لندن انجام یافته است، اما طالبان که در حال حاضر تصور می کنند ابتکار عمل را از لحاظ نظامی در دست دارند، بی توجه به آنچه از سوی حاکمیت عنوان می شود، فعالیتها و عملیاتی شانرا شدت بخشیده اند و در دو ماه اخیر با انجام عملیات انتحاری در شهرهای کابل، جلال آباد، کندز، کندهار و مناطق دیگر در تلاش اند تا با ایجاد رعب و ترس قدرت خود را به نمایش بگذارند و بدینترتیب در هر معامله سیاسی از امتیازات بیشتری بهره مند شوند.

درین میان مردم مظلوم افغانستان، بارسنگین بازیهای توسعه طلبانه و قدرت طلبانه نیروهای خارجی و دهشت افکنان را به دوش میکشند و پیوسته قربانی جنایات جنگی نیروهای متخاصم می گردند.

هرچه کشتار و قتل عام مردم بیدفاع غیر نظامی افزایش می یابد، به همان پیمانانه بیرحمی و قساوت تشنه گان قدرت و رویکردهای اغواگرانه نیروهای اشغالگر بیشتر می شود و فرجام این ماجرای غم انگیز را دست کم در کوتاه مدت نمیتوان در سیاست بازیهای ابلهانه آنان سراغ کرد.

طرفداران و مخالفان حضور دایمی امریکاییها هر چند استدلال شانرا در پوشش عوامفریبانه "منافع ملی" عنوان می کنند، اما روشن است که هر دو جانب میخواهند سرشت واقعی سیاستهای ضد مردمی شانرا که بر حفظ و کسب قدرت استوار است، بپوشانند.

آنانی که مداخلات کشورهای همسایه را به عنوان توجیهی برای ایجاد پایگاههای دایمی امریکا میدانند به این پرسش پاسخ روشن ندارند که حضور گسترده و بی رویه امریکا - ناتو تا چه حدی برای پیشگیری از نفوذ و دخالت مستقیم این کشورها در امور داخلی کشور ما مفید و موثر بوده است و آیا این حضور خود بهانه بی برای گسترده گی ابعاد مداخلات همسایه گان در امور کشور ما نبوده است؟!

همچنان آنانیکه ده سال پیش به زور همین ولینعمتان شان برسرنوشت مردم و جامعه ما حاکم شدند و اکنون مزورانه خواهان خروج زود هنگام این نیروها و رها کردن مردم بیدفاع و رنج کشیده ما در کام جهل و شقاوت طالبانی و نظام حاکم غرق در فساد لجام گسیخته هستند، ایا ضمانتی برآی جلوگیری از سقوط کشور در چنگال سیاه ترین نیروهای ارتجاعی قرن دارند؟!

حقیقت اینست که همه این ترفندها و خیمه شب بازیها - چه از سوی امریکاییها و چه از سوی به اصطلاح "موافقان و مخالفان" ظاهری شان - در راستای همان سیاست بازیهای دماغوژیک و عوامفریبانه ماکیاولستی صورت میپذیرد تا اگر بتوانند از تولد یک جنبش آزادیخواهانه و دادخواهانه به منظور ستمدھی مبارزات برحق مردم برای آزادی و دموکراسی جلوگیری کنند.

در هر صورت چه امریکاییها بروند یا بمانند، تا زمانیکه نیروهای معامله گر و سازشکار ارتجاعی در روند رویدادهای جاری حضور دارند، هیچ چشم انداز امیدوار کننده برای نجات کشور از بحران پیچیده کنونی وجود نخواهد داشت.

از اینجاست که بسیج نیروهای دموکرات، ترقیخواه و میهنی به عنوان نیاز مبرم تاریخی و رسالت تاخیر ناپذیر در برابر ما قرار دارد. بنابر آن همه نیروهای وطندوست، ترقی پسند و مردمی را به همسویی و اتحاد استراتژییک برای نجات کشور فرا میخوانیم.



کلاراستکین و روزا لوکزامبورگ

### نوشته سهیلا شیرزی

## بزرگداشت از هشتم مارچ روز جهانی زن

زن اگر نیست زنده گانی نیست / مردمی نیست مهربانی نیست  
دامن زن چو بوستان خداست / گلشن مهر و آشیان وفاست

«استاد خلیلی»

چندی قبل ما شاهد برگزاری صدومین سالروز هشتم مارچ «روز جهانی زن» بودیم. این روز را به همه زنان جهان، به مادران و خواهران افغان مخصوصاً به آنانیکه در شرایط سخت و دشوار در تحت شکنجه های بیداد گرانه ستم و استبداد، فقر و ظلمت در کشور عزیز مان افغانستان قرار دارند، تبریک و تهنیت میگویم.

یکی از جوانب عمده و اساسی جامعه افغانی را مانند هر جامعه دیگر بشری، حقوق و جایب و مقام زن در سیستم اجتماعی آن تشکیل میدهد. با نگرش از این زاویه به تابلوی مسایل مربوط به زنان در افغانستان امروزی، صرفاً میتوان دو رنگ را مشاهده کرد: رنگ خون و رنگ اشک! حدود ۱۰ سال از سقوط حاکمیت قرون وسطایی طالبان در کشور ما میگذرد، با تمام مساعدت های جامعه بین المللی هم از حقوق اجتماعی - اقتصادی، سیاسی - فرهنگی، بهداشت خانوادگی و ... وضع زنان کشور ما غیر قابل تحمل است.

خود سوزی زنان، قبل از همه مبنی بر ذهنیت مرد سالاری، خشونت خانوادگی و فقر اقتصادی بوده که تعدای از مردان، راه برون رفت از این معضله را دریافت نکرده و در عوض باخیره سری و جهالت خویش به شکنجه، لت و کوب و حتی کشتن زنان خویش متوصل میشوند.

عبدالهادی قطب زاده، مسؤول پروژه محو خشونت علیه زنان در مؤسسه هماهنگی کمکهای انسانی یادآور شد که: طی سال گذشته ۲۰۱۰ حدود ۲۱۷۶ مورد خشونت علیه زنان، که بیشتر آن، ازدواجهای اجباری، لت و کوب و خود سوزی بوده است، ثبت شده است. از جمله ۷۷ قضیه آن تجاوز جنسی بوده که زنان و کوده کان شکار آن گردیده اند. با کمال تأسف ما نمیدانیم که چپ تعداد این افراد که مرتکب این اعمال غیر انسانی گردیده اند، دستگیر و محاکمه شده اند؟! که این باعث نگرانی عمیق ما میگردد! همچنان ارقام ذکر شده در بالا را، ۲۲۹ مورد خود کشی و ۱۷۱ مورد را قتلهای عمدی تشکیل میدهد.

## مفهوم کارگر از پرویزن دیدگاه های علمی

مدخل:

هر علمی صرف نظر از این که کدام بخشهای جهان مادی را مورد مطالعه، پژوهش و بررسی قرار میدهد، قوانین خویش را دارد. مزید به آن در کنار مجموعه یی از قوانین مربوطه، هر علم دارای مقوله های معین نیز هست.

**مقوله ها** کلی ترین مفاهیم گرهی اند، که در جریان هر علم تدوین میشوند و همراه با قوانین مربوطه اساس و بنیاد آن علم را تشکیل میدهند. این مفاهیم است که کلی ترین ارتباطات، وجوه و جوانب پدیدهها و اشیا را بیان میکند. در دایره هر علم، مقوله ها عامترین و کلی ترین مفاهیم گرهی هستند. به گونه مثال انرژی و اتم مقوله های علم فزیک اند و یا سرمایه، پول، ارزش اضافی، کار، نیروی کار، عرضه، تقاضا، انباشت سرمایه و کالا مقوله های علم اقتصاد اند و همین گونه عدالت، قانون، ستم و محاکم مقوله های علم قضا اند.

هیچ یک از پژوهشگران، تحلیلگران و نظریه پردازان که در یک عرصه معین فعالیت دارند نمیتوانند از مقوله ها و مفاهیم مربوط به آن عرصه بی نیاز باشند. زیرا از مطالعه و تحلیل نظریه ها و تیوریهای علمی استنباط میگردد که تمام آگاهی که در جریان پراتیک جمع آوری میگردد به کمک مقوله ها و مفاهیم بوده و به وسیله آنها بیان میگردد. مقوله ها ثابت و جامد نمی ماند، در طول تاریخ مقوله ها تکامل می نمایند، عمیق تر و کامل تر میگردد و طیف وسیع را در بر میگیرد. مثلاً مقوله «کالا» امروز محتوای بسیار غنی تر و ژرفتر از مفهوم سده زده هم دارد.

از این دید، بدون فهم دقیق و شناخت درست مقوله ها و مفاهیم مربوط به یک عرصه، اساساً تفکر علمی در آن عرصه مقدور نیست.

زنده گی امروزه با وضاحت نشان میدهد که فهم درست و دقیق **مفاهیم** برای پژوهشگران، تحلیلگران و به ویژه فعالان سیاسی جامعه روشنفکری افغانی اهمیت ویژه یی دارد، چه به مشاهده میرسد که در اغلب منازعات سیاسی میان روشنفکران، جدال بر سر **معنا و مفهوم** صحیح واژه ها است. ببینید اغلب احزاب، حلقه ها و گروه های که با هم داخل مبارزه اند و یا وارد ستیز میشوند، هر یک مدعی دفاع از ترقی، آزادی، دموکراسی، عدالت به ویژه عدالت اجتماعی اند. ولی نفس مسأله در این جا است که افراد و گروههای مختلف برداشتهای متفاوتی از واژه هایی چون آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، مبارزه طبقاتی، کارگر و سرمایه دار و . . . دارند. اینها از مفاهیم و مقوله های مربوط به یک عرصه، تعبیر و تفسیر خود را مینمایند.

آن چنانی که به ملاحظه میرسد اغلب اختلافها و منازعه ها در ارتباط به مفاهیم و تعبیر مقوله ها، در عرصه مفاهیم سیاسی - اقتصادی به وجود می آید، زیرا یکی از دلایل بروز این اختلافات این است که، مفاهیم سیاسی - اقتصادی به نوعی به **تعمیم و همه گانی کردن تمایل دارد**، چنانچه این موضوع میان علوم سیاست و اقتصاد و علم تاریخ به طور بارزی نمایان است.

به گونه مثال، در مورد «قیام نظامی ثور ۱۳۵۷» و یا «رویداد ثور ۱۳۵۷»، مبینیم که علم تاریخ در پی فهم **رویداد خاص** است، اما هدف یک تحلیل گر سیاسی و یا اقتصادی از مطالعه چنین رویداد، بیشتر فهم مضمون و ماهیت درونی قیام نظامی ثور ۱۳۵۷ است، (یعنی **فهم پدیده عام تر** است). برای یک مؤرخ مطالعه ویژه رویداد، نتایج و پس منظر آن از ارزش فرعی و جانبی برخوردار است زیرا آنچه یک مؤرخ بیشتر به آن علاقه مند است تمایزها، تابع تاریخی رویداد، ویژه گی اساسی رویداد و نیروهای محرکه در این رویداد است. در حالیکه تحلیل گران سیاسی و اقتصادی بررسی فهم رویداد را نی تنها لازم و ضروری میدانند بل بررسی، مطالعه، تحلیل و تجزیه آن را تنها راه کشف حقایق سیاسی - اقتصادی و دستیابی به روابط و ضوابط روندهای درونی آن و نتایج و پس منظر این رویداد میدانند. مزید بر آن؛ دلیل دیگر بروز اختلافها این است که زبان مورد استفاده محققین و پژوهشگران سیاسی و اقتصادی با زبانی که آن را سیاست مداران حرفه یی به کار میگیرند متفاوت است،

سیاست مداران به **جلب حمایت سیاسی** اهمیت میدهند، اغلب آن زبانی را به کار می برند که تاثیر گذاری بیشتر داشته باشد و با این زبان بتوانند واقعیتها را بازگونه بیان بدارند اغلب تمایل دارند برای جلب حمایت سیاسی بیشتر زبان دو پهلو را به کار گیرند.

**اکنون با ارایه توضیح فوق به صورت مؤجز میپردازم به چند نکته:**

**نکته اول:**

بحث را از مفهوم و ویژه گیهای چند مقوله اقتصادی آغاز میکنیم. آنچه باعث پرداختن به این موضوع مهم گردیده این است که از یکسو نیروهای جزم اندیش بدون آنکه در پی تغییر فورمولبندیهای پیشین اقتصادی - سیاسی که در فضای سده زده هم شکل گرفته بود باشند و برپایه واقعیتهای زنده امروزه آنها را، نوسازی، تعبیر و تفسیر کنند، با آن که سعی دارند خود را ریالیست و انقلابی وانمود سازند؛ با برداشتهای دگماتیک از مفهومهای اقتصادی - سیاسی - عملاً در موضع لیبرالیزم نو قرار می گیرند. و از سوی دیگر بخشهای از نیروهای افغانی که خواهان تغییرات دموکراتیک و مترقی در کشور اند، برخورد مغشوش به برخی مقوله ها به ویژ «طبقه کارگر» و نقش و جایگاه آن در روند جنبشهای اجتماعی - سیاسی دارند. همین برخورد مغشوش سبب شده که مؤلفه ها و صفتهای ذهنی به این طبقه نسبت داده شود، که دور از واقعیت است.

این موضوع بیشتر از آن جهت هم قابل دقت است که هر نوع برداشت جزمی، سطحی، ذهنی و سلیقه یی از این مقوله ها، در تعیین برنامه ها، تدوین استراتژیها و تاکتیکهای مبارزاتی و استخراج شعارهای روزمره گی جهت اجرای فعالیتهای اجتماعی - سیاسی و جلب و تشکل زحمتکشان به جنبش دموکراتیک، مترقی و عدالتخواهانه تأثیر منفی دارد.

معمولاً وقتی در بین روشنفکران چپ و فعالین سیاسی که خواهان تغییرات دموکراتیک در کشور اند، از «طبقه کارگر» و یا «نیروی کار» و نقش آن در تولید نعم مادی و معنوی جامعه حرف به میان می آید، با کسانی رو به رو میگردیم که تصور ذهنی و انتزاعی از این مفاهیم دارند و این گونه مقوله ها و مفاهیم را تنها در کارخانه های تولیدی و فابریکه های صنعتی و یا معادن جستجو مینمایند و تعداد کارگران را به تناسب دودکشهای کارخانه ها و صوفهای معادن قیاس میکنند و بر بنیاد چنین قیاس نقش و جایگاه کارگران را در ترکیب اجتماعی کشور و سهم آنها را در **فرآیند تولید اجتماعی و تولید خالص اجتماعی** سنجش می نمایند. اینها کارگر را به صورت مردی با اندام و بازوان قوی، لباس چرکین آبی کار به تن و چکش به دست در ذهن خود تصور می نمایند و تنها کار جسمی را شایسته عنوان کارگر میدانند. مسلماً پیامد چنین شناخت نادرست از مفهوم این مقوله ها همانا جدا کردن اقشار وسیع زحمتکشان از طبقه کارگر و بی اهمیت جلوه دادن نقش آنها در تحولات آتیه جامعه است.

فهم دقیق و شناخت درست ویژه گیهای طبقه کارگر، بر مبنای آموزه های جامعه شناسی علمی، ما را بر آن وامیدارد تا نخست از همه به مفهوم پایه یی **کار، نیروی کار، سرمایه، انباشت سرمایه و کالا** بپردازیم، چی بدون فهم درست این مقوله ها نمیتوان به ویژه گیهای اساسی طبقه کارگر پی برد.

**کار:**

ما در این جا کار را به شکلی که به آن خصلت ویژه انسانی میبخشد در نظر می گیریم، زیرا بحث ما در این جا بر سر آن نخستین اشکال غریزی کار که در سطح حیوانی قرار دارند نیست.

«کار قبل از هر چیز پروسه یی است که میان انسان و طبیعت جریان دارد. پروسه یی است که انسان از طریق آن و به وسیله اعمال خویش به سوخت و ساز میان خود و طبیعت جامعه عمل میپوشاند، و آن را تنظیم و کنترل میکند.» (صفحه ۲۲۷/ فصل چهارم - تبدیل پول به سرمایه - کاپیتال).

آن چنانکه در تعریف بالا بیان گردیده است؛ کار اولتر از همه

پروسه است متداوم، میان انسان و طبیعت.

**منظور کار:** شرط طبیعی(سرشتی) و جاودانه حیات انسان است.

**عناصر بسیط پروسه کار عبارت اند از:**

**فعالیت هدفمند، یعنی خود کار،**

**موضوع کار (یعنی شی که کار بر آن انجام میگردد)،**

**ابزارهای آن کار.**

**پروسه کار** فعالیتی است هدفمند و معطوف به **تولید ارزش استفاده**، به عبارت دیگر پروسه کار چیزی جز دخل و تصرف در اشیا موجود در طبیعت به گونه یی که بر آورنده نیازهای انسانی گردند نیست.

**واژه تولید (فرآوری)**، به معنای تهیه کالا و خدمات مورد نیاز با استفاده از منابع و امکانات موجود است.

فعالیت تولیدی عبارت از سلسله اقداماتی است که برای تبدیل منابع به کالای مورد نیاز صورت میگیرد. از نظر اقتصاد، تولید به مفهوم **ساخت کالا یا ارایه خدمات می باشد.**

**نیروی کار:**

«تحت عنوان نیروی کار یا توان کار، مجموع امکانات **جسمانی و فکری** مورد نظر قرار میگیرد که در کالبد و شخصیت یک انسان زنده وجود دارد و وی آنگاه که ارزشهای مصرف از هر نوعی را تولید میکند آنها را به کار می اندازد.» (صفحه ۲۲۷/ فصل چهارم - تبدیل پول به سرمایه - کاپیتال).

نیروی کار از نظر اقتصاد سیاسی کالای ویژه است که ارزش بیش از ارزش خود می آفریند.

اما در مورد **سرمایه:** در تحلیلی که از شیوه تولید سرمایه داری در کتاب «سرمایه» به عمل آمده است، **سرمایه:** به معنای ثروت و حتی تمرکز ثروت در دست عده محدود نیست و هر ثروتی سرمایه نیست. منظور از سرمایه، ابزار کار و وسایل کار **تولید کننده گان کوچک**، وسایل تولید و ماشین و آلات و تکنیک مدرن نیست، بل، منظور از سرمایه به معنای **مالکیت انحصاری وسایل تولید در دست سرمایه دار است.**

باید در نظر داشت که از دید نویسنده کتاب سرمایه، **پول و کالا** به خودی خود سرمایه نیست، همان گونه که وسایل تولید و وسایل زنده گی به خودی خود سرمایه نیست. پول و کالا باید تبدیل به سرمایه بشوند. اما این تبدیلی تنها در شرایط خاصی انجام پذیر است؛ شرایطی که همه در یک نقطه تلاقی میکنند و مشترک اند، و آن رو به رو شدن و در رابطه قرار گرفتن دو صاحب کالا بسیار متفاوت با یکدیگر است. اقتصاد سیاسی سرمایه را به صورت عموم در **ثروت انباشه یی که هر بار از نو در تولید ارزش اضافه به کار گرفته میشود** میخوانند.

در سیستم تولید سرمایه داری، «**انباشت سرمایه** نخستین وظیفه هر **شهروند** است، این مقصود حاصل نخواهند شد مگر آن که افراد از مصرف کل درآمد خود اجتناب کند و بخشی نسبتاً قابل ملاحظه از آن را به استخدام کارگران مؤلد بیشتر اختصاص دهند.» (کاپیتال).

برخی به این نظر اند که هر پولدار و هر ثروتمند سرمایه دار اند، باید توضیح نمود که عنوان اقتصادی سرمایه تنها به کسی تعلق ثابت می پذیرد که **پولش مداوم نقش سرمایه را ایفا کند.**

تعدادی زیادی از پولداران و ثروتمندان به گونه مثال در همین کشور مان، بنابر دلایل متعدد، گرایش به سرمایه گذاری و انباشت سرمایه ندارند، یا به بیان دیگر فاقد خصوصیات و اخلاق سرمایه داری اند.

**انباشت سرمایه:**

انباشت سرمایه عبارت است از: به کار انداختن ارزش اضافی به صورت سرمایه، به عبارت دیگر **باز تولید ارزش اضافی به سرمایه**، انباشت سرمایه نام دارد.

انباشت سرمایه مستلزم تبدیل شدن بخشی از ارزش اضافی به سرمایه است، به **خاطر باید سپرد که، تنها سرمایه دار است که اضافه ارزش را تصاحب میکند و در تملک خود قرار میدهد نه کارگر.**

**باقیمانده در صفحه سوم**

**کارگر از پرویزن ... [بازمانده از صفحهٔ دوم]**

از تحلیلی که در کتاب «سرمایه» از تولید سرمایه داری به عمل آمده است استنباط می‌گردد که، محصول کار متعلق به سرمایه دار است، نه کارگر. ارزش این محصول علاوه بر ارزش سرمایهٔ (سرمایه ثابت و سرمایه متغییر) به کار افتاده، حاوی ارزش اضافهٔ است که برای سرمایه دار کلیه اضافه ارزش تولید شده را به مصرف شخصی نمی‌رساند، بل، قسمتی از آن را به سرمایهٔ سابق خود می‌افزاید و برای به دست آوردن سود بیشتری استفاده میکند.

**از نو تبدیل کردن اضافه ارزش به سرمایه را نویسندهٔ کتاب سرمایه، انباشت سرمایه** نامیده است. موصوف با دلایل و شواهد تاریخی طرق انباشت نخستین سرمایه ها را بیان میکند و نشان میدهد که چگونه در ابتدای دوران سرمایه داری این **انباشت بدوی با زور، شدت، قساوت و عنف، در نتیجه غضب اراضی دهقانان و چپاول وسایل تولید کارگران و دزدی وتصاحب زمینها و ثروتها و اسلوب استعماری و غیره به وقوع پیوست**. بناءً قدرت انباشت سرمایه را در تولید سرمایه داری کسی دارد که اضافه ارزش به او تعلق میگیرد. به همین لحاظ است که **کارگر توانایی و قدرت انباشت سرمایه را نمیتواند داشته باشد**.

**کالا:**

در اصطلاح علم اقتصاد محصولات و مواد مختلفی که توسط تولید کننده به بازار **عرضه** میشود و **در برابر دریافت پول**، یکی از نیازهای انسان را تأمین و رفع میکند، **کالا** نام دارد.

**وجوه مشترک کالاها عبارتنداز:**

همه کالاها اشیای سودمندی هستند، یعنی **ارزش مصرف** دارند.

همه کالاها محصول کار انسان اند.

همه کالاها برای مبادله (فروش) عرضه میشوند و تنها از طریق مبادله در اختیار مصرف کننده قرار میگیرند. (ارزش تبادلۀ عبارت است: رابطه کمی با نسبی که بر طبق آن ارزشهای مصرف از یک نوع با ارزشهای مصرف از نوع دیگر مبادله میشوند).

کالا در وهله اول چیزییست که وجود عینی ملموس دارد، شی است، شی که با خواص خود نوعی نیاز انسانی را برآورده میکند، ماهیت این نیاز، این که از شکم پر خاسته یا مخیله، تغییری در این واقعیت نمیدهد.

**نکته دوم:**

تعدادی از محققین به این نظر اند که باید واژهٔ کارگر (پرولتاریا) باز تعریف گردد و تعریف روشنی از آن داده شود، زیرا مفهومی که از طبقهٔ کارگر در آثار کلاسیک اندیشه پردازان جنبش کارگری ارایه گردیده است با واقعیتهای کنونی طبقهٔ کارگر منطبق نمیشابد.

قبل از توضیح مسألهٔ فوق، مفید است تا نخست برای فهم درست و دقیق مفهوم واژهٔ کارگر به برخی نظریه های رهبران کلاسیک جنبش کارگری مراجعه نمایم.

برای رهبران کلاسیک طبقه کارگر، پایه یی ترین مسأله در پروسه تولید سرمایه داری نیروی کار است، او در جلد اول کاپیتال، تحت عنوان «تحلیل نفاذانه تولید کاپیتالیستی» در فصل مربوط به خرید و فروش قوه کار، منظور خود را از «نیروی کار»، چنین ارایه نموده است:

«منظور ما از قوه کار، یا توان کار (نیروی کار)، مجموعهٔ قابلیتهای **جسمی و فکری** است که در وجود انسان زنده وجود دارد، و او آنها را در تولید انواع ارزش استفاده فعال میکند.»

این پاراگراف با وضوح نمایان میسازد که منظور از نیروی کار، تنها توانایی جسمی یعنی نیروی کار جسمی نبوده، بل، مجموعهٔ **قابلیتهای فکری** نیز میباشد.

وی مینگارد: برای آنکه صاحب پول بتواند قوه کار را در بازار به صورت کالا بیابد، نخست باید شرایط فراهم آمده باشد.

شرط لازم و کافی برای آنکه قوه کار بتواند به صورت کالا در بازار ظاهر شود اینست که دارنده اش، فردی که صاحب این قوه کار است (کارگر) آن را برای فروش عرضه کند یعنی **به صورت کالا بفروشد**. اما صاحب قوه کار برای آنکه بتواند این قوه کار را به صورت کالا بفروشد، باید آن را **در دست و اختیار خود داشته باشد**، باید **مالک آزاد قوه کار خویش** و لذا شخص خود باشد.

مالک آزاد قوه کار (کارگر) و صاحب پول در بازار با یک دیگر رو به رو و به منزلهٔ صاحبان کالا بر مبنای شرایط برابر وارد رابطه میشوند، برای آنکه این رابطه ادامه یابد لازم است که صاحب قوه کار آن را همواره برای **مدت محدودی** بفروشد، زیرا اگر قرار باشد آن را یکجا، یعنی یکبار برای همیشه بفروشد، در واقع شخص خود را فروخته، به عبارت دیگر خود را از یک انسان آزاد به یک برده، از

## راه آینده

یک صاحب کالا به یک کالا، تبدیل کرده است. . . این شخص باید در قوه کارش مداوم به دیده مال خود، به دیده کالای خود، بنگرد و این تنها در صورتی ممکن است که آن را برای **دورهٔ زمان معینی** به عبارت دیگر **به طور مؤقت، برای مصرف در اختیار خریدار بگذارد**. تنها از این طریق است که میتوان قوه کارش را به غیر انتقال دهد بی آن که موجب سلب حقوق ناشی از مالکیت خود بر آن شود. صاحب قوه کار باید **مجبور باشد** خود قوه کاری که در جسم و جانش وجود دارد را به صورت کالا برای فروش عرضه کند. «کارگران آزاد به این معنای دوگانه که *نه شخصاً مانند برده و سرف و غیره خود جزئی از وسایل تولید اند و نه مانند دهقانان مستقل صاحب زمین و مالک وسایل تولید*. **کارگران آزاد** بدین ترتیب **کسانی هستند که به قول معروف زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد اند**» (فصل ۲۶- راز انباشت اولیه سرمایه - کتاب کاپیتال).

با توجه به پراگرافهای فوق در می یابیم که در تحلیل و تعبیرهای بالا، نویسندهٔ کتاب سرمایه، کلی ترین ارتباطات، وجوه و جوانب کارگر را به صورت روشن بیان نموده است که میتوان بر پایهٔ آن مفهوم سرشتی کارگر را دریافت و ویژه گیهای اساسی آن را بر شمرد.

بایست توجهٔ جدی نمود که، از دورانی که کارل مارکس پدیدهٔ تقابل طبقات اجتماعی را در نظام سرمایه داری مطرح کرده بیشتر از یک و نیم قرن میگذرد و جوامع بشری تغییر و تحول بسیار را پشت سر گذاشته است، کنون نظامهای اقتصادی و ساختارهای اجتماعی سیمای جدیدی پیدا کرده و قوانین، روابط و مناسبات نوین دیگری بر آن حاکم گشته است و تولید سرمایه داری پهنای وسیعتر و بیمانندی به خود گرفته است، مسلماً به دنبال این تغییرات نیروی کار نیز دگرگون شده و امروزه واژهٔ کارگر مفهوم عامتر، وسیعتر و تازهٔ یافته و طیف وسیع زحمتکشان مشمول آن گردیده است، به قول یکی از فعالین سندیکایی، دیگر «یخن سفید» و «یخن آبی» در ارتش مزد بگیران وجود ندارد به نظر او اکنون همه به نوعی **فروشندهٔ نیروی کار** شده اند. فهم من در زمینه این است که بحث مارکس در مورد کار، نیروی کار و کارگر در اصل و ماهیت سرشتی خود عوض نشده است، اما تعبیرها و تفسیرها پیرامون آن تغییر کرده است.

**نکته سوم:**

بعضاً سوال مطرح می‌گردد که آیا واژهٔ کارگر تنها به کسانی که مشغول کار جسمی در عرصه صنعت اند محدود می‌گردد و یا مشمول سایر اقشار زحمتکشان نیز است؟ در این مورد بایدگفت که: اولاً اگر ما واژهٔ کارگر را تنها به کارگرانی که به کار جسمی درعرصه صنعت مشغول اند محدود گردانیم، باید اذهان نمایم که در توضیح و تشریح تضادهای طبقاتی امروزی و وضع کنونی جهانی جنبش کارگری میتوان دچار لغزش شد، چی با پیشرفت در تکنالوژی و تحولات گستردهٔ که در جوامع سرمایه داری در کلیه عرصه های زنده گی به میان آمده نمیتوان تنها با محدود نمودن «کارگر» به کارگران صنعتی که به کار جسمی مشغول اند بسنده کرد.

ثانیاً اگر مفهوم کارگر را در محدودهٔ کارگران صنعتی که مشغول انجام کار جسمی اند درک نماییم، در آن صورت این نتیجه گیری مدافعان «نظام نوین جهانی» و ایدئالوگهای نیولیبرالیستی درست است که طبقه کارگر دیگر قادر به تغییر جامعه نیست، زیرا ضعیف و غیر مؤثر است به دلیل این که موازی با رشد تکنالوژی و پیشرفت سریع علوم، کارگران صنعتی که مشغول کار جسمی در عرصهٔ صنعت اند از **جهت کمی** در جوامع سرمایه داری از رشد لازم بر خوردار نیست.

رابعاً واقعیت زنده گی این است که در وضع کنونی، کارگران شامل نیمی از نفوس مستعد به کار جهان است و مزید به آن عملاً در کنار کارگران شهری در روستاها جمعیت عظیمی از کارگران زراعتی، نیمه کارگران بی زمین و اقشار زحمتکشان وجود دارد که از جملهٔ متحدان اصلی کارگران صنعتی اند. با توجه به پرولتریزه شدن کار فکری و این که بخش اعظم از دانش بشری، اختراعات، طرحها و اکتشافها حاصل کار کارگران است. بخشی بزرگ مردم جهان عملاً در طیف کارگران جای دارند.

از این دید طبقهٔ کارگر به مفهوم **اعم کارگران** بوده که مزید به کارگران صنعتی شامل کارگران اداری - خدماتی، تکنیسنها، و حتی بخشی از مدیران ساده نیز میشود. برعلاوه آن کارکنان دولتی هم به واسطه قرار گرفتن در اردوگاهٔ کارِ مزدی و همچنین عدم مالکیت ابزار تولید و فروش نیروی کار خود (به حیث مالک آزاد

نیروی کارخود) و نداشتن توانایی انباشت سرمایه و این که مجبور اند نیروی کار خویش را به صورت مؤقت بفروشند و به حیث فروشنده نیروی کار خود، با صاحبان پول در بازار رو به رو میگردند بخشی عظیمی از طبقه کارگر محسوب میشوند. آن دسته از کارکنان مؤسسات که از چنان سطح درآمدی برخوردار اند که به آنها امکان انباشت کافی سرمایه یی را میدهد که بتواند از بهره آن امرار معاش کند شامل کارگران نمیشوند.

به بیان دیگر مفهوم عام کارگر شامل حال تمامی کسانی (مزد بگیرانی) است که:

• دارای قابلیتهای جسمی و فکری اند،

• **مجبور** به فروش نیروی کار خویش اند و در آزاء آن **مزد میگیرند**،

نیروی کار خود را به صورت **مؤقت** برای مدت **محدودی** (به صورت کالا) بفروشند،

• جزئی از وسایل تولید نبوده فاقد وسایل تولید اند،

• توانایی انباشت سرمایه را ندارند.

نکته دیگری قابل توضیح این است که طبقه کارگر به کارگران مؤلد محدود نمیشود، مزد بگیران غیر مؤلد و بیکارانی که به مشاغل آزاد روی نمی آورند (لشکرذخیره کار) را نیز در بر میگیرد.

از این دید یک راننده کامیون (لاری)، یک پرستار شفاخانه، یک مهندس، یک کارمند پُست، یک فروشنده اجناس سوپر مارکیت، یک معلم و استاد فاکولته؛ بخشی جدایی نا پذیری از **طبقه یی کارگر** اند.

(باید تذکرداد که منظور، ارایه یک مفهوم عام عینی از **طبقه کارگر** یعنی «طبقهٔ در خود» است و نه یک مفهوم ذهنی، بدین معنا که وجودش را منوط به سطح آگاهی اش نمی کنیم.

با چنین فهم از مفهوم و ویژه گیهای «کارگر» بدون تردید میتوان گفت که طبقهٔ کارگر، نی تنها ضعیف نگردیده، بل، در طول تکامل وگسترش تولید سرمایه داری رشد کمی و کیفی نیز داشته است.

با پذیرفتن ویژه گیهای طبقهٔ «کارگر» که در بالا توضیح گردیده در میابیم که برخلاف نظریه های برخی از نظریه پردازان بورژوازی مبنی بر عدم رشد کمی طبقهٔ کارگر، هر روز به کمیت کارگران افزایش به عمل می آید و در رویا روی **با صاحبان وسایل تولید خصوصی** یعنی سرمایه داران قرار دارند و این جدال و کشمکش بین این دو طبقه به گونه های مختلف به شدت جریان دارد.

یکی از نکات قابل توجه این است که با توجه به پرولتریزه شدن کار فکری، امروزه در پراتیک، بخش بزرگی از جمعیت جهان در طیف طبقهٔ کارگر جای دارند. صاحبان سرمایه و ایدئالوگهای مدافع شیوهٔ تولید سرمایه داری خود بیشتر از هرکسی دیگر درک مینمایند که هرگاه کارگران دست از کار بکشند تمام زنده گی اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه داری متوقف میشود و هیچ نیروی قادر به جاگزین کردن این عده نخواهد بود.

این درست است که کارگر یک قرن پیش با کارگر سدهٔ بیست و یکم در بسیاری جهت ها: از جهت شرایط کار و زنده گی و روان شناسی و سطح آگاهی عمومی، رابطه طبقاتی، درجه همبسته گی واقعی در سطح ملی و جهانی تفاوتهای زیاد دارد. ولی این تفاوتها به هیچ صورت به معنای ضعیف گردیدن طبقهٔ کارگر نبوده بل به مؤثریت نقش و قدرت تغییر دهنده آن افزوده است.

اما در افغانستان، ما برآنیم که باید جایگاه واقعی کارگران در کنار سایر زحمتکشان نه فراسوی آن مشخص گردد زیرا مسایل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی اساسی را که در زمینه تغییرات جامعه در این برههٔ تاریخی مطرح مینماییم دیگر **«انقلاب» به مفهوم کلاسیک آن نیست** بل مسألهٔ باز تقسیم عادلانهٔ ثروتهای اجتماعی، کاهش نابرابری، فقر زدایی، توسعهٔ و انکشاف اقتصادی - اجتماعی، رشد و تکامل نیروهای مؤلده و گذار از بربریت است.

در وضعیت جاری، طبقه کارگر کشور ما با توجه به **ناهمگونیها** و **پراکنده گیها** در عرصه کار، (که ناشی از اقتصاد عقب مانده، وابسته گی کشور و نیز وجود اختلافات شدید معرفتی و درجهٔ آگاهیست) در بهترین حالت میتواند در صورت تشکل در سازمانهای **مستقل صنفی** «اتحادیه های رشته یی - مسلکی از جمله اتحادیهٔ ملی کارکنان افغانستان» جامعه مدنی و ایجاد اتحادیه های سراسری مستقل، در همبسته گی با نهادهای کارگری منطقه یی و جنبش جهانی کارگری وزنه معتبری برای جنبش مدنی و اجتماعی باشد و به طرح و اجرای سیاست مستقل ملی اجتماعی و دفاع از آزادی، دموکراسی و استقرار نظام دموکراتیک و مردمی یاری رساند.

## سید حسام مل

## په افغانستان کی جنگ سالاران او بډی اخیستونکی هیواد تباهی خواته وړی

**دوهم:** د یو لړ بین المللی تازه څیړونو او تحقیقاتو څخه داسی څرگند شوی چی فساد او بډی اخیستنه په اوس وخت کی زیات په لوړ پوړو چارواکو او ددولت به مرکزی کړیو کی مروج شوی او دغه فساد پیښه گان اوبډی اخیستونکی حتا تر دی چی بین المللی او ملی میدیا هم تر خپل ولکی لاندی راوستی کوم چی دهغو پرضد څیړونه ونکړی یعنی دهغو خولی هم دسوغاتونو په ورکولو سره خواره کړی دی.

**دریم:** ډیر عمده ټکی دا دی چی فساد پخپله دهیواد داقتصادی پلانونو دپلی کولو مخه نیسی اونه پریردی چی هیواد دنوی کیدو خواته لاړ شی په افغانستان کی د فساد لمن تر ۲۰۰۳ کال پوری چندان پورته شوی نه وه او په ترمیمی کی بډی اخیستونکی خپل جیبونه او فردی اقتصاد پیاوړی کول، اما وروسته له هغه چی د ملگرو ملتونو د فساد سره په ضد مبارزه کی میثاق لاس لیک کړ، که د پوی خوا د لوړ پوړی مفسدو کارمندانو څیری وپیژندل شو نو دپلی خوا له هماغه ورځی نه تر ننه پوری فساد اوبډی اخیستنه ډر معمول شوی او دا ځکه چی خپله جمهور ریس ډیرو بډی اخیستونکی د قانون له منگلو څخه وژغورل، لکه دنمونی په بڼه مخکینی کابل بناوال. او یا داچی مشهور او سرشناس بډی اخیستونکی یا دځمکو مافیا کوم چی په دولت کی لوړ مقامونو لری دقانون منگلو ته نه سپاری، مثلاً هغو چی په شیر پورکی ځانته قصرونه جوړ کړل او لاتر اوسه دځمکی پیسی یی نه دی ورکړی یا داچی دعامه خلکو جایدادونه تر خپل ولکی لاندی راوړی او څوک نشته چی له هغو څخه پوښتنی دروېجی وکړی.

نو په دی بنیاد ویلی شو چی: چی دا څوک دی چی په افغانستان کی دفساد، تروریزم، بی ثباتی او دبی قانونی دپاره دسوند مواد برابروی؟ ددی سوال ځواب په یو کلمه خلاصه کیږی؛ هوکی دوی افغانی جنگ سالاران دی، بله پوښتنه چی را پیدا کیږی هغه دادی چی ددی تر شا څوک ولاړ دی؟ ځواب ساده دی: بین المللی شریکان، دایتلاف قوتونه، بسپنی ورکونکی مؤسسات او دتولو په سر کی بین المللی بنامار یعنی دامریکی دمتحده ایالاتو سردمداران اود والسټریت دوکه بازان .

عبارت دی. کوم چی دفساد رفتار اویا دهغه دکړنی دپکار وړلو نمونی اومثا لونه په دی ډول دی:

الف: بډی،

ب: له خپل مقام څخه غیر مشروع گټه اخیستنه،

ت: درغلی او تقلب،

ث: رشوت یا اختلاس،

ج: قوم پرستی،

چ: خپل ملگری اودوستان د دولت په لوړو مقامونو نومول او ټاکل،

ح: له عامه بودجی، ملکیت او شتمنی څخه شخصی گټی تر لاسه کول،

خ: او د نامعلوم نفوذ اولاس بری لرل دی،

**دفساد د راپیدا کید و زمینه او اسباب:**

دیوهیواد په لوړ پوړو چارواکو کی د فساد د را پیدا کیدو عمده دلیلونه په دی ډول دی:

په ورځنی دولتی اجراتو کی دشفافیت اویا د ریښتولی کمښت اویا هم هیڅ نشتوالی.

د خپل ورځنی کارونو داجراتو څخه د نه مسؤلیت احساس لرل او د قانون په وړاندی بی پروایي اوځواب نه ورکول. پخپل کارونو کی بی ثباتی، بی دسپلنی او بی انضباطی.

د حقوقی ادارو اود نهادونو سستی او کمزورتیا لکه په قضایی، څارنوالی اونورو اړینو برخو اوسیستمونو کی عمده عوامل دی چی دفساد د کړنی دپاره په یوه هیواد کی لاری پرانیځی. سربیره له دی چی غیرمشروع اقتصادی فعالیتونه واجتماعی لگښتونه دفساد سره په ټینگ ارتباط کی لوړیږی دهغه بډی اغیزی او تاوان دهیواد دعایداتو، په ویش، لگښتونو اوپه پانگه اچونه کی تر ددولت په کلنی بودجه کی غورځی کوم چی دعامه خلکو ته نه جبرانونکی تاوان رسوی، لکه چی اوس اوس زموږ په هیواد کی په خلاصو سترگو لیدل کیږی. دلته د فساد په اړه ددری لاندنی ټکو یادونه ضروری بریښی:

**لمری:** فساد اوس تقریباً جهانی شوی یعنی اوس کم او زیات دنزی په ډیرو هیوادونو او مؤسساتو کی لاره پرانیستی لاکن په بیرته پاتی هیوادونو کی او بیا په ځانگری ډول زموږ په گران هیواد کی له هغه وخته چی دمجاهدینو دولت مینځ ته راغلی لاپسی پراخه شوی چی اوس دافغانستان ټول خلک پر هغه باندی پوهیږی اوتری باخبر دی.

په افغانستان کی جنگ سالاران کوم چی ددولت په دری گونو ځانگو کی لوړ مقامونه تر لاسه کړی دا نه چی یواځی هغوی له داخلی او خارجی اړو منابعو څخه بډی تر لاسه کوی، بلکه ترخپل ولکی لاندی چوکی اومقامونه په اجاره او سرقلنی ورکوی اود بډی په پیسوسره ځانته په شیرپور او دوی کی قصرونه جوړوی او د هفتی په رخصتیو ورځوکی د خوش گذرانی د پاره دوی اویا نورو ځایونو ته ځی.

افغانستان لکه دسهیلی آسیا او د افریقی دځنو هیوادو په څیر دجنگ سالارانو او توپیکمارانو پواسطه سره کوم چی په موجوده دولت کی په لوړو چوکیو کی دامریکا دمتحده ایالاتو اودهغه دمتحد و هیوادونو دمنټ په زور سره ډډه لگولی دی دبډی اود فساد په لوی مرکز تبدیل شوی او دهغه طبعی شتمنی او فرهنگی ابدات هم د چاپول اولوټماری سره مخامخ شوی. کوم چی د هغه سره جوخته د مخدره مواد و قاچاق او تروریزم دهری ورځی په تیریدو سره هیواد او هیوادوال دنیستی کندی ته نژدی کړی، اوپه هیواد کی د قانونیت، عدالت، مساوات، مصونیت او د دموکراسی لمن ټول کړی اولا پسی یی ټولوی، په هیواد کی د دموکراسی اودپرمختگ نینی او نینانی هیڅ په سترگو نه لیدل کیږی لکه چی دملگرو ملتونو پخوانی استادی کی آیدی په کابل کی د اگست د میاشتی په ۲۸ کال ۲۰۰۸ کی ویلی وه: (بده اوفساد په افغانستان کی همه گیر (اندمیک) شوی کوم چی د هغه ناوړی اغیزی په نا انډوله بڼه پر نادارو اوبی وزلو خلکو باندی په خلاصو سترگو لیدل کیږی، خلک له دولت او حکومتیانو څخه لری ساتلی او زموږ دهڅی اواند او دسولی د ټیکو اود افغانستان د پرمختگ په مخ کی ستر خنډ را مینځ ته کړی دی.)

ددی دپاره چی ددی جنگ سالارانو پر فساد او پر بډی اخیستو باندی په علمی بڼه پوه شو چی دوی ولی بډی اخلی، نو لازم گڼل کیږی چی دفساد په تعریف اودهغه دعواملو اود بډی اود فساد په ډولونو، اسبابو او دهیواد د پرمختگ په مخ له هغه خنډونو څخه یادونه وکړو کوم چی دفساد او د بډی اخیستو له امله مینځ ته راځی.

**فساد یعنی څه؟** فساد ددولتی موقف دپکاروړلو سره دخپل خصوصی گټی دتر لاسه کول تعریف شوی دی. یا په بل عبارت: فساد یعنی دولتی مقام، چوکی، رتبه، صلاحیت، نفوذ دخپل شخصی گټی اولاس ته راوړنی دپاره له پکار وړلو څخه

## نوشته عصت نایبخیل



اطلاع یافتم که نویسندهٔ توانا و محبوب کشور ما ببرک /رغند رمان لبخند شیطان را غرض مطالعهٔ علاقه مندان کتاب، به دست نشر سپاریده اند. با ایشان تماس گرفتم، لطف کردند، کتاب را به آدرس فرستادند لبخند شیطان از قطع و صحافت دلپسندی برخوردار است. نامی که برای این کتاب انتخاب شده است آنقدر مرا ذوقزده ساخت که تأخیر در مطالعهٔ آن را جایز ندیدم. وقتی کتاب را دریافت کردم ابتدا دغدغه داشتم که نکند خوانش این اثر، طعم شوکرانی سایر رمانهای این نویسنده ارجمند را - که قبلاً خوانده بودم - در کامم تلخ سازد. راست بگویم من تا کنون هیچ اثری افغانی را با جاذبه و گیرایی رمان پهلوان مراد و اسپیی که اصیل نبود نخوانده ام. کمتر بازان و سفر پرنده گان بی بال را دو دو بار مرور کرده ام. ایکاش امکان تهیه فلم را میداشتم تا با فلمی ساختن این آثار یک بار دیگر برهه هایی از تاریخ پر از درد کشور را زنده میساختم. خوشبختانه دغدغه ام محل نداشت. لبخند شیطان همانقدر

## مکثی بر «لبخند شیطان»

خواندنی و تکاندهنده و ژرف و هنری نگاشته شده بود که انتظارش را داشتم. رمان چنین می آغازد:

«اینجا نی صدای آذان است و نی نوبت نان ملا! اینجا مثل ده دانای خود ما، نی برق دارد نی نانباپی!»

با این جمله ساده رمان آغاز میشود و ما را وارد محیط و جامعه یی میسازد که سالیان دراز در آتش جنگ و خرافات، عشق و نفرت سوخته است و هنوز هم میسوزد. من منتقد نیستم تا فراز و فرود این اثر ناب را آنچنان که لازم است به نقد بگیرم و بیان دارم. احساس من در مقام یک خواننده عادی این است: از خوانش این داستان واقعاً لذت بردم و سخت تکان خوردم.

خواندن عباراتی چون «نوبت نان ملا» و نبود «برق و نان وایی» و دیالوگهای روان و طبیعی داستان خاطرات تلخ و شیرینی را در ذهنم زنده ساخت. خودم را در کوچه پسکوچه های کشور جنگزدهٔ خودم یافتم. یادم آمد که روزی همسایه مان به خانمش میگفت: نوبت نان ملاست، بلا در پس ما، مطلب شکم ملا را چرب کنیم که ما را در کدام توپ بسته نکنند.»

رمان لایه های مختلف جامعه را در بر میگیرد. از روشنفکر گرفته تا تاریکفکر و حزبی و مجاهد و تنظیمی و غیر تنظیمی، هر فرد وابسته به این اقشار و گروه ها به سطح و سویه خود گپ میزند. سر و صورت نویسنده دیده نمیشود. هر کدام از پرسوناژها با لهجه خود یعنی هراتی به لهجه هراتی، پنجشیری به لهجه پنجشیری، هزاره به لهجهٔ هزاره گی گپ میزنند. به نظر من این اولین بار است که تمام اقوام کشور با لهجه های خود شان وارد یک داستان میشوند. که فکر میکنم کار سهل و آسانی نیست. به نظر من این سبک و شیوه نگارش کار داستان

نویسی ما را وارد مرحلهٔ جدیدی میکند.

در رمان میخوانیم: «میفهمی که پییرم شوقی قالینه. ای قالینچهٔ موره به می روزا بیافته. امروز صبح ته کرده ... میگه کمی کش پیدا کرده. کشی یور مایم بگیرن، مگر خیلی گرونه . . . پییرم وقتی خوشحال میباشه از چشمایو فامیده میشه.»

و یا:

«از خیرشی، یک چند پیسه آمد. خوبه کربلاییم روی نداره که واسطه شه ... موگوفتم شی خودو قت زبانداز دک ندی، گوش نمو داد.»

و یا:

«به گرته و ایزارت که از تاشکند خریده ام یک نظر پرتافت نمیکنی؟ تکه و رومالها را تماشا نمیبینی؟ اول اونارو سیل بین بعد برو آش شان بیار!»

رمان لبخند شیطان یک آفریده بی بدیل وارزشمندست که با توانایی بینظیری - در یکهزار و یکصد و شصت ونه صفحه - به قلم کشیده شده است. نوع تاریخ است که در اوراق آن غمنامهٔ مردم بلا کشیده ما به صورت استتیک و هنری باز آفرینی شده است. اگر بخوایم تاریخ این دوران را از نظر بگذرانیم کافیتست رمان لبخند شیطان را باز کنیم تا ببینیم که چی بر ما گذشته است.

زمانیکه خواندن رمان را به پایان رساندم، از خود میپرسیدم: چرا عشق بر نفرت غلبه ندارد ...؟ چرا سیاهی اصل است ...؟ چرا و به چی جرمی ما را شکنجه میکنند و این لبخند شیطان برای چیست؟

بزرگداشت از هشتم مارچ ... {بازمانده از صفحه دوم}



افزایش خشونت علیه زنان در افغانستان، سبب شده است در سه ماه اول سال ۲۰۱۱ به تعداد ۴۰۰ زن جانهای شان را از دست بدهند! چنانچه مسؤولان کمیسیون حقوق بشر در افغانستان نیز اعلام میدارند که آمار خودکشی، خود سوزی و قتل‌های عمدی زنان و دختران نسبت به سالهای گذشته افزایش قابل ملاحظه یافته است.

غلام علی ایشان، رئیس شفاخانه استقلال کابل میگوید: «در طول سه ماه گذشته سال ۲۰۱۱ به تعداد ۱۱۱ واقعه خودکشی به این شفاخانه مراجعه کرده که ۹۳ زن شامل آن بوده، به تعداد ۸ واقعه خود سوزی بوده است که منجر به مرگ اکثریت آنها گردیده و اکثریت آنها سنین بین ۱۸ و ۳۵ سال را داشته اند.

آسیب پذیری زنان در افغانستان بیشتر به دلیل عدم موجودیت و امکانات شرایط کاری و تحصیلی برای زنان، عدم رشد فکری، فقر اقتصادی در خانواده ها و در سطح کشور (چون در حدود ۸۰ درصد از باشندگان کشور ما، با داشتن اقتصاد زیر صفر زنده گی میکنند)، افزایش عدم امنیت در کشور، صورت گرفته و میگردد، از جمله جنایات فجیعانه تر و غم انگیز تر با زنان زیر ستم و اسیر کشور در رژیم کنونی، تحت نام اسلام و دموکراسی صورت گرفته است. زنان شوهر دار را جبراً، خلاف قوانین اسلامی، ضد کرامت انسانی و مغایر اعلامیه جهانی حقوق بشر از همسران شان با زور «برچه» و «تفنگ» جدا نموده و آنها را با افتضاح مرد سالارانه فرعونی خود، بالای خریداران خون آشام دیگر به فروش میرسانند. و یا کسانی که زنان شوهر دار را با اعمال وحشیانه و اوصاف فرعونی خود و با قدرت اسلحه، از شوهران و اطفال معصوم شان جدا نموده، بعداً آنها را بالای مردان جلاّ دیگر به فروش میرسانند. آیا میشود که اینها



بر مبنای علم است که زنان صاحب کار و شغل شده و از نگاه اقتصادی به خود متکی میشوند، این جاست که زنان از وابسته گی اقتصادی مردان نجات پیدا نموده و به مناسبات اجتماعی جدید قدم میگذارند.

استقلال اقتصادی زنان به نوبه خود پیام آور آزادیهای اجتماعی، فرهنگی، مادی، سیاسی، روانی و جنسی میباشد. زنان به اساس آگاهی سیاسی میتوانند، انگیزه اسارت خود را درک نمایند و در سدد مبارزات سرنوشت ساز و شکستن زنجیر های اسارت فرسوده نظام سیاسی و اجتماعی گردند.

باید یاد آور شد که حقوق گرفته میشود، نی این که داده میشود. زنان باید در این راه به مبارزه پیگیر ادامه دهند. زنان باید در قدم اول متکی به خود گردند و نصف بدن جامعه را از برده گی و اسارت آزاد نمایند.

زنان جوامع جهانی و زنان افغانستان، به خصوص ضرورت به خودسازی فکری و عملی دارند. آگاهی سیاسی باید اجتماعی گردد. با سازماندهی ارتقای تعلیم و دانش سیاسی زنان و تقویه اقتصاد جامعه، میتوان راه بیرون رفت از اسارت و بدبختی را دریافت. در عصر حاضر نباید بر بریتهای تاریخی زنان افزایش به عمل آید، بل، طوریکه شرایط امروزی جهان ایجاب میکند، باید گامهای متین در کاهش انواع محرومیت ها و اسارت زنان برداشته شود و برای نابودی دایمی این نا بسامانیها باید به پا خیست و مبارزه کرد.

فر خنده باد هشتم مارچ این روز همبستگی زنان سراسر جهان

را انسان و مسلمان شمرد؟! شرم آورتر از این که دختران جوان، نو بالغ، نا بالغ و بیوه زنان را نیز به مثابه یک متاع توسط مرد سالاران به فروش میرسانند و مرد سالاران آنها را نیز از هرگونه حقوق مدنی، اجتماعی، سیاسی و ... محروم نگهداشته و نگهدارند.

در فرهنگ و جامعه قومی، قبیله‌ای، طایفوی و خانواده های افغانستان، زنان به اسارت ویژه مرد سالاران و سنتهای خرافاتی جامعه قرار دارند که متأسفانه از ابتدایی ترین حقوق خود نیز محروم میباشند.

در رژیم موجود بر علاوه آنکه تحت نام دموکراسی و حقوق بشر در وضع زنان کدام تغییری به وجود نیامده است، برخلاف: تجاوز بر زنان زندانی، تبادلۀ دختر ۱۱ ساله با سگ جنگی، طلاقها و ازدواجهای اجباری، فروش دختران جوان و پایین سن ده ساله گی، اختطاف و ترور زنان، گوش و بینی بریدن زنان، خود سوزی زنان، کشتن زنان توسط داس و تبر و تجاوز جنسی بالای طفل ۴ ساله، از دلخراش ترین و اندوهناک ترین مسایل است که در کشور جریان دارد.

فشارهای روانی، فقر و بدبختی، مصیبت و بیکاری از جمله عواملی است که زنان را به سوی بدبختی و انحرافات اجتماعی میکشاند. با تأسف یادآور میشوم که نی از گسترش سواد در روستا ها برای زنان خبری است و نی از ایجاد اشتغال آنان و نی از بهبود وضعیت بهداشتی آنان در دوران بار داری و شیردهی و نی تاکنون توانسته اند جلو خشونت های خانواده گی را در قبال زنان بگیرند و از حقوق زنان دفاع نمایند، و زنان افغان را در قبال ادامه زنده گی امیدوار کنند.

زنجیر اسارت را به دست و پای زن افغان بسته اند. زنان مجال مشارکت و فعالیت اجتماعی - اقتصادی، سیاسی - فرهنگی را عملاً ندارند، که این یکی از بارزترین نشانه های سیاه بختی زنان به شمار میرود.



## این است دستاوردهای صدور دموکراسی و مبارزه علیه "تروریزم" در کشور ما!!!

### سرباز امریکایی اتهام کشتار غیر نظامیها در افغانستان را پذیرفت جرمی مورلاک علیه سایر همقطاران خود شهادت خواهد داد

نوشته ع. نایبخیل

یک سرباز امریکایی با حضور در یک دادگاه نظامی اتهام کشتار غیر نظامیان در افغانستان را پذیرفته است.

جرمی مورلاک ممکن است تا ۲۴ سال به زندان محکوم شود ولی امکان آزاد شدن او پس از هشت سال وجود دارد. وی با قضات نظامی به توافق رسیده است تا در ازای کاهش محکومیت، علیه چهار همقطار خود در رابطه با کشتار غیر نظامیان در ولایت قندهار شهادت دهد.

دادگاه نظامی مورلاک در حالی برگزار شد که دو روز پیش مجله اشپیکل چاپ آلمان تصاویری از او و چند سرباز دیگر در کنار اجساد کشته شده گان افغان را منتشر کرد.

وزارت دفاع امریکا با انتشار بیانیه یی از آنچه بدر رفتاری نیروهایش با غیر نظامیان در افغانستان خوانده شده عذر خواهی کرده است.

در بیانیه پنتاگون عکسهایی چاپ شده در مجله اشپیکل نفرت انگیز خوانده و تاکید شده است که از این عکسها علیه متهمان این پرونده در دادگاه نظامی استفاده خواهد شد.

مجله اشپیکل نوشته است: این عکسها جزئی از هزاران تصویر و نوار ویدیویی هستند که در نتیجه تحقیق، به دست آمده اند. به نوشته اشپیکل، این تحقیق بعد از طرح ادعاهایی مبنی بر این که سربازان یک واحد نیروهای امریکایی در افغانستان،

غیر نظامیان را برای سرگرمی خود هدف تیراندازی قرار داده اند، انجام شد.

یکی از عکسهای چاپ شده در اشپیکل دو سرباز امریکایی را نشان می دهد که بر جنازه یک غیر نظامی زانو زده اند. یکی از این سربازان در حالی نشان داده شده است که سر جنازه را در حرکتی تمسخر آمیز بالا گرفته تا در عکس دیده شود.

جرمی مورلاک که ۲۲ ساله است، عضو یک واحد نظامی بود که سال گذشته وارد شهر قندهار شده بود. او و چند سرباز دیگر متهم هستند که در فاصله ماه های جنوری و می سال ۲۰۱۰ چند غیر نظامی افغان را کشته اند.

جرمی مورلاک که نخستین سرباز مورد محاکمه در این پرونده است، سه اتهام مربوط به قتل غیر نظامیان و اتهامهای مصرف مواد مخدر، توطئه و تلاش برای جلوگیری از اجرای عدالت را پذیرفته است.

جرمی مورلاک در دادگاه گفت: "کشتار غیر نظامیان به وسیله استوار «کالوین گیبز»، فرمانده واحدی که او در آن خدمت می کرد، طراحی شده بود."

او اضافه کرد: "برنامه ریزی برای کشتار غیر نظامیان در اواخر سال ۲۰۰۹ انجام شد و آنها با قرار دادن اسلحه و مهمات در کنار

اجساد طوری وانمود کردند که کشتار آنها قانونی بوده است."

سرهنگ دوم کواوسی هاوکس (قاضی دادگاه) از مورلاک پرسید: "آیا همه شما می دانستید که کسانی را که می کشید، کاملاً بی گناه هستند؟"

او جواب داد: "به طور کلی بله قربان، همه می دانستیم. دیگر متهمان پرونده به اتهام قطع عضو کشته شدگان و جمع آوری اعضای بدن آنها محاکمه خواهند شد .

اقدام این سربازها به وسیله پنتاگون و جنرال پترائوس، فرمانده نیروهای ائتلاف بین المللی در افغانستان نیز تأیید شده است.

در سال ۲۰۱۰ میلادی بیش از ۲ هزار و ۷۰۰ غیر نظامی در افغانستان کشته شدند که براساس آمار سازمان ملل متحد ۱۵ درصد افزایش را نسبت به سال ۲۰۰۹ نشان می دهد.

اخیرا جنرال دیوید پترائوس فرمانده نیروهای امریکا و ناتو در افغانستان نیز از کشته شدن دست کم ۹ کودک بر اثر بمباران جنگنده های ناتو در شرق افغانستان رسماً از حامد کرزی عذر خواهی کرد.

## سرحدات میان افغانستان و پاکستان، هم منشاء جنگ و هم کلید صلح بخش دوم

به ادامه بخش اول نشر شده در شماره ۳

نوشته: جورجیس لیفور  
GEORGES LEFUVRE

... از اینرو درست به سراغ همین جمع مردم است که می باید رفت.

ایراد خواهند گرفت که نظام قبیله بی فرو پاشیده است. اما هیچ یقینی سست تر از این نمی توان یافت. تصرف و غضب قدرتها لزوماً برگشت ناپذیر نیست. رؤسای سنتی را سر بریده اند، اما منظور از «سنتی» چیست؟ بینشی قوم محور از فیودالیسم به اشتباه گیری این واژه با واژه «موروثی» می انجامد، زیرا در اروپا قدرت فیودال را پادشاهانی می بخشیدند که فرمانروایی خویش را حق و ودیعه بی الهی می پنداشتند، که خود به منزله بیعتی دایمی با خداوند و انتقال میراث مقدس از طریق هم تباری بود. اما در نظام زمینداری شرقی که در آن قادر ملکوت قدرت را تفویض نمی کند، چنانچه هر فرد ناشناخته بی قدرت ناسوتی خویش را به اثبات رساند و نسبت به کسانی که با وی بیعت کنند خود را سخاوتمند نشان دهد می تواند به سروری دست یابد. هر پشتون متنفذی مخاطبی بالقوه است، چه از روی اعتقاد یا به ابن الوقتی خود طالب یا هوادار طالبان باشد یا نباشد. حتی می توان گفت که همین حقانی مهیب، پیش از آنکه یک طالب و همپیمان استراتژیک بن لادن باشد یک پشتون بود، هرچند کسانی شاید از این حرف متعجب شوند. او از قدرت خویش و ثروتهای خویش دفاع می کند که در دو سوی مرز میان خوست و میرانشاه گسترده و با زیرپا نهادن خط مرزی دیورند از آنها بهره می برد. القاعده و تحریک طالبان پاکستان برای وی ابزار و دستمایه این کارند؛ و الا جهاد عالمگیر به راستی دغدغه خاطر وی نیست.

از اینروست که می بایستی به سخنان /شفاف پرویز کیانی رئیس ستاد عالی ارتش پاکستان هنگامی که روز ۲ فبروری ۲۰۱۰ پیشنهادهای می کرد تا از نفوذش نزد حقانی بهره جوید گوش فرا می دادند. اگر چه او مفهوم ژرفای استراتژیک را رسمیت می بخشید، با اینهمه تصریح می کرد که «غرض به مهار خویش درآوردن افغانستان نیست، بل، می باید امنیت سرحدات پاکستان را برقرار ساخت. بدینگونه وی بدون آنکه نامی از خط دیورند ببرد بدان اشاره داشت، اما سپس با به باد انتقاد گرفتن حضور قوی هند در افغانستان که آنرا همچون به محاصره در آوردن خصمانه بی ارزیابی می کرد از نگرانی خویش سخن می گفت. این نشانه گان [انگاشتن خطر محاصره] هرچند گزافه به نظر آید، اما باز بی پایه نیست: در دوران جنگ سرد محور دیپلوماتیک واشنگتن - پکن از اسلام آباد می گذشت و محور مسکو - دهلی نو را قطع می کرد. پشتیبان ناسیونالیسم عرفی پشتون در آن هنگام اتحاد شوروی، اما همچنین هند بود.

در این سخنان واقعیت ناگفته بی را هم میتوان باز یافت که به راستی مناسبات افغانستان و پاکستان را زهرآلود کرده است. برای پاکستان از همان آغاز پیدایش اش در سال ۱۹۴۷ سرحد دیورند مرز قانونی و نه مرده ریگ عهدنامه ها بوده است، که حقوق بین المللی نیز آنرا تضمین کرده؛ اما افغانستان همواره از پذیرش آن سر برتابیده. چه گونه می توان آنچه را که بنیادی مقبول ندارد قانونی ساخت؟ کوتاه بگوییم، خط دیورند دملی پایدار است که به دلیل به حاشیه راندن پشتونها همچون یک بومرنگ کمانه کرده و به نقطه آغازین باز می گردد. این دمل حساس را ویروس القاعده چرکین کرده.

حتی احزاب ناسیونالیست عرفی مسلک چپ، مانند حزب ملی عوامی که پیش از این به اتحاد شوروی نزدیک بود و اکنون در پیشاور زمامدار است آزاده و معذب اند. رخدادی حیاتی در اپریل ۲۰۰۷ از نظرها پنهان ماند: رئیس جمهور کززی به جلال آباد نزدیک مرز پاکستان رفته بود تا مرکزی فرهنگی را افتتاح کند که نام خان عبدالغفار خان معروف به باچاه خان بنیان گذار حزب ملی عوامی را بر آن نهاده اند. باچاه خان در سال ۱۹۴۸ تصمیم به ترک پاکستان گرفته و به سرزمین افغانستان پناه برده بود. در سال ۱۹۸۸ وی را در همانجا به خاک سپردند.

اسفندیار ولی خان نوه او و رئیس حزب ملی عوامی، میهمان افتخاری طبیعی این مراسم، در پایان سخنرانی خود فریاد برآورده بود که «چه در این سو یا آنسوی مرز، من افغانم!» (لر او بر، یو افغان!)، که آقای کززی [به شنیدنش] با شور و حرارت برایش کف زده بود. مرکز دیگری به نام باچاه خان نیز در آنسوی مرز پاکستان در پیشاور وجود دارد.

خط مرزی دیورند بدینسان مسایلی را پیش آورده است که هم حساس و هم گنگ و پر ابهام اند، و مادام که هیچ گونه تصمیمی قاطع موقعیت [حقوقی] واقعی بدان نبخشد صلح در منطقه همچنان دور از دسترس باقی خواهد ماند. صحبت از خط، ناگزیر مفهوم آتش بس و از اینرو ستیزه بی پایان نیاخته را در ذهن پدید می آورد. همین امر در باره خط کنترولی که کشمیر را به دو پاره تقسیم کرده است نیز صدق می کند. اما چه کسی مرز میان ایران و پاکستان که هر دو کشور به رسمیت شناخته اند را «خط گلدزمد (در سالهای پایانی قرن نوزدهم، مرز ایران و پاکستان در منطقه بلوچستان را کمیسیون مأمور تعیین سرحدات به ریاست ژنرال گلدزمد، افسر بریتانیایی، ترسیم نمود. (م))» می نامد؟

افغانستان از دیر زمان چنان بر موضع خویش علیه وجود خط دیورند تکیه کرده است که رئیس جمهور کززی طبیعتاً نمی تواند بی آنکه آبرویش بریزد و یا حتی جانش به خطر افتد به عقب برگردد. با اینهمه چنانچه کابل این مرز را به رسمیت بشناسد، دیگر مفهوم ژرفای استراتژیک برای پاکستان از هررو بی معنا می شود، همپیمانیهای ضد تروریستی به خودی خود کارایی بیشتری می یابند و حتی وحشت از به محاصره هند در آمدن فروکش می کند. در ماه سپتامبر ۲۰۰۹ پاکستان که از کوره به در رفته بود، تهدید به بستن سرحد یا مین گذاری این خط را می کرد. کاری ناشدنی، زیرا شاید مناسب ترین وسیله برای افزودن بر شورهای محلی و توسل شورشیان به ظرفیت عمل القاعده همین باشد.

برای پرهیز از زمین لرزه بی منطقه بی، این خط غسل را باید به خط صلح مبدل ساخت. از آنجا که دو کشور همسایه به دلیل کشاکشهای هویتی و سرحدی بسیار دیرینه به زحمت می توانند به سوی یکدیگر گام بردارند، اکنون بر جامعه بین المللی است که در این راه به یاری آنان بشتابد.

پس از هشت سال حضور در ناحیه حداقل کاری که از دستشان بر می آید همین است. اما شناسایی یک خط مرزی مشترک فقط در چهارچوب شرایطی توافق شده با رؤسای قبایل دو سمت این مرز می تواند تحقق پذیرد، و

هدف آن باشد که شیوه عملکرد متداولی را تعریف کنند که خلقی واحد دیگر از پاره گی و پراکنده گی در رنج نباشد، و مردمان یک قوم بی آنکه حاکمیت دو کشور را نقض کرده باشند فضایی مشترک را باز یابند. آیا بحث بر سر گونه ای فضای خرد «شنگن» مانند است، نظیر آنچه اتحادیه اروپا پدید آورده؟ در آنصورت آیا چنین فضایی محل همه گونه قاچاق نخواهد شد ... در پاسخ باید گفت که همین حالا هم وضع چنین است، و شاید در منطقه بی آرام گشته این گونه کج رفتاریها بی نهایت کمتر شود. در عین حال وجود چنین فضایی، می تواند مساعد بیرون بردن افغانستان از قلمروی در بسته باشد. گذشته از آن هیچ نکته تکان دهنده بی در اصل رسیدن به توافق در باره طرز استفاده از مرز نمی توان یافت، زیرا خط دیورند تا به حال هم موضوع چهار عهدنامه بوده است (در سالهای ۱۸۹۳، ۱۹۰۵، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۱). وانگهی همین بازنویسی پر حشو و زواید است که سایه تردیدی بر ماندگاری و حتی واقعیت آن انداخته است. سرانجام، علایم و نشانه های چندی حکایت از آن دارند که پشتونها وقتی دیگر به شبکه های تروریستی نیازی نداشته باشند خود به مقابله با آنها برخوانند خاست. این امر بنیان جدی عقیده بی است که صلاح می داند که دو کشور به جای مذاکره در باره صلحی نامحتمل با طالبان در کسوت طالبان، با رایزنی با رؤسای قبایل، صرفنظر از همدلیهای گذشته آنان، در باره مسأله پشتون بازاندیشی کنند.

از سوی دیگر از این پرسش طفره نمی باید رفت که اگر مذاکرات با طالبان ثمری به بار نیآورد، آیا می باید آنگاه با القاعده مذاکره کرد؟ آقای خالد عزیز دبیر کل پیشین ولایت مرز شمال خاوری در پاکستان به حق در روزنامه (The News) نوشته بود که: «منافع ایالات متحده و پاکستان بی آنکه مسأله خط مرزی دیورند با افغانستان به سامانی برسد یک سویه و همگرا نخواهد شد.»

آنچه اسلام آباد و کابل می دانند، و فرمانده ارتش پاکستان علنا انگاره بی از آنرا ریخته در قالب همین عبارت آشکارا بیان شده است. خاموش کردن لهیبی که مناقشات مرزی افروخته، شرط نخست گام برداشتن به سوی سازشی ملی در افغانستان است.

احساس تعلق هویتی پشتونها دور از آنکه فقط ابزار فرصت طلبی القاعده باشد، به قلب احزاب عرفی که به جان دشمن طالبان اند نیز پیوند خورده است! بدینسان ملی گرایان چپرو، طالبان و القاعده در عین حالی که هریک در پی اهدافی مختلف اند، در عمل اجزای [برانگیزاننده] یک واکنش شیمیایی غیر قابل کنترل در درون یک بوته اند.

سازواری دیپلوماسی غربی با پیچیده گی بغرنج ستیزه ها مستلزم گذر به فراسوی رفتارهای عادی است. چنانچه عاقبت حق مردمانی طرد شده اعاده گردد، آنان نه آنرا چون زرق و برق یک پیروزی بلکه به مثابه عزت و آبرویی بازیافته در خواهند یافت. و شاید روا نباشد که نیرومندترین ارتشهای جهان ناچار شوند خفت اگر نگوئیم شکستی گزنده، سرافکنده گی عقب نشینی بی جلالی را بر خود هموار سازند.

## مفهوم روشنفکری

**معنای لغوی**

واژهٔ روشنفکر در زبان فارسی، معادل واژه (Intellectual) در زبان فرانسوی، (Aufklärer) در زبان آلمانی، (intelligentsia) و (enlightenment) در زبان انگلیسی و واژه‌های متنور، متنورِ العقل، مفکّر و مثقّف در زبان عربی است. در ادبیات فارسی واژهٔ روشنفکر کلمه‌ای است مرکب از دو واژه روشن و فکر که ترکیبی وصفی به حساب می‌آید. در این ترکیب وصفی، واژهٔ روشن به عنوان وصف، و واژهٔ فکر به عنوان موصوف به کارفته است. در لغتنامه دهخدا نیز به نقل از فرهنگ فارسی معین آمده است که روشن‌فکر، صفت مرکب است و معنای (لغوی) آن عبارت است از: «کسی که دارای اندیشه روشن است».

واژهٔ روشنفکر واژه‌ای وارداتی است که ریشه در زبان و فرهنگ اروپایی دارد. معروف‌ترین معادل این واژه در زبان‌های اروپایی واژهٔ انتلکتوتل است که بسیاری از محققین، ریشه اصلی روشنفکر را همین واژه فرانسوی دانسته‌اند. این واژه در زبان فرانسه برگرفته از واژهٔ انتلکت به معنای قوهٔ عقلی است. این واژه قرن‌ها با توجه به ریشه لاتینی‌اش، به معنای وصفی و به عنوان صفت و به معناهای عقلی، عقلانی، فکری و اندیشمندانه به کار می‌رفت، و در زبان‌های اروپایی برای بیان مواردی چون کارفکری، تصمیم عقلانی یا نظریه‌ای اندیشمندانه از آن استفاده می‌شد.

علاوه بر این معنای وصفی، واژهٔ انتلکتوتل یک معنای اسمی نیز پیدا کرد که بر اساس این معنای اسمی به افرادی اطلاق شده است که اندیشه‌گرا یا عقل‌گرا هستند یا کسانی که موضوعات مورد علاقه یا موضوع مورد پژوهش آنها و یا اساساً نوع کار و فعالیت آنها فکری و عقلی است. در میانه سدهٔ نوزدهم، این واژه در زبان انگلیسی تا حدودی به معنای مدرن و امروزی‌اش به کار رفت. مفهوم مدرن و امروزی روشن‌فکر محصول خردورزی اجتماعی اروپایی است که عنصر تجربیدی و بخردانه سنت روشنگری و دگرگونیهای فکری ناشی از

نوشتهٔ **Philippe Leymarie**

«روزنامه نگار رادیو بین المللی فرانسه»

از بیست و پنج کشور عضو اتحادیه اروپا که برای درگیری در افغانستان به ائتلاف نیروهای سازمان پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) پیوسته بودند، اکثریت آنها اینک به دشواری با [ادامه] مداخله در آن کشور کنار می آیند و از ابهام و سردرگمی در باره اهداف جنگ، افزایش شمار قربانیان غیرنظامی و نظامی، حضور همه جا گیر امریکا، خصومت افکار عمومی و تنگناهای بودجه یی ناخشنودند. آقای پینو آرلاکی (Pino Arlacchi)، معاون پیشین دبیرکل سازمان ملل متحد، مسؤول مبارزه با مواد مخدر که پارلمان اروپا گزارش او را در باره درگیری در افغانستان به بحث گذاشت، تصدیق می کند که «نه سال جنگ و درگیری بین المللی نه توانسته است شورش طالبان را فرو نشاند، و نه صلح و ثبات را در این کشور سامان دهد». این نماینده با بیان تأسف خود از این که اروپا «فقط به همین خشنود است که از هرچه ایالات متحده تصمیم می گیرد، پیروی کند»، با داوری در باره این جنگ می گوید «در همان حال که اوضاع امنیتی رو به وخامت می گذاشت اجماع مردمی که در گذشته درمورد حضور نیروهای ائتلاف وجود داشت رنگ می باخت».

اروپا به مثابه یک اتحادیه، فقط اندکی خود را در افغانستان متعهد ساخته است: سهم اتحادیه در آموزش پلیس افغان ۴۵میلیون یورو در سال ۲۰۱۰ به اندازهٔ . . . دو صدم بودجه یی است که مجموعه ائتلاف، و در صدر آن ایالات متحده، به آن اختصاص داده است. در سنجش با ۵۲ میلیارد دالر کمک ایالات متحده که به ویژه به تجهیزات و آموزش ارتش افغانستان تخصیص یافته، کمک اتحادیه و کشورهای عضو آن به ثبات و بازسازی آن کشور روی هم به ۸ میلیارد یورو در سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ بالغ گشته است. تعداد نفرات ارتش کشورهای اروپایی، یک چهارم سپاهییانی است که به آنجا گسیل گشته اند و تازه [این کشورها] محدودیتهای بسیاری نیز درباره نحوه به کارگیری نیروهای خود گذاشته اند.

برخی ملتها مانند هلند، در سال ۲۰۱۰ از ائتلاف پا پس کشیدند.

برخی دیگرخود را برای ترک آن آماده می سازند. آقای ستانیسلاس وزیاتک (Stanislas Wziatek) ، رئیس کمیسیون دفاع ملی در

انقلابهای بورژوایی را به شکل استعاری یا نمادین دریک فرد خاص و مشخص، یعنی یک موجود اجتماعی، نمایان می‌کرد. این خردورزی اجتماعی اروپایی به معنای خاصی از عقل اشاره دارد. به همین جهت برخی معتقدند که اساساً واژهٔ انتلکت، به معنای عقل در اصطلاح اهل دیانت و کلام و فلسفه از *افلاطون* تا دکارت نیست؛ بلکه مراد از عقل، نوعی خرد عملی مستقل بشر است که از هیچ جای دیگر مدد نمی‌گیرد و به استقلال، وضع نظامات و قوانین می‌کند. روشنفکر صرفاً به این خرد که البته مراتبی دارد اعتماد می‌کند و روشنفکران بسته به این که صاحب چه مرتبه‌ای از این خرد باشند، مقامات مختلف دارند. بر اساس این معنای جدید، روشنفکر به کسی اطلاق می‌شود که پیرو آموزه‌های علمی و عقلانی عصر روشنگری اروپاست و بر اساس این آموزه‌ها خواهان تغییر و تحول و گذار از سنت‌های گذشته است.

**معنای مثبت**

واژه روشنفکر عموماً به معنای مثبت و مطلوب به کار رفته است. این معنای مثبت نیز به اشکال مختلفی استعمال شده است که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آنها را به سه دسته عام، خاص و اخص تقسیمبندی کرد:

**۱ - معنای عام**

در معنای عام، روشنفکر به کسی اطلاق می‌شود که دارای فکر و نگاه روشن و نو و آگاه به زمان می‌باشد و متفکرانه، معقول و دور از تعصبات و احساسات غیر معقول، فکر و عمل می‌کند. در فرهنگ معاصر فارسی نیز روشنفکر به شخصِ دارای بینشی آگاهانه، منطقی و دور از خرافه و تعصب تعریف شده است. اولین معنای متبادر به ذهن از واژهٔ روشنفکر همین معناست. به همین جهت هم در تصور عموم افراد، روشنفکر معنایی مثبت و مطلوب دارد و روشنفکری یک نوع امتیاز و افتخار به حساب می‌آید.

## در اروپا «افکار عمومی اعتقادی به جنگ افغانستان ندارد»

مجلس قانونگذاری (Diète) این کشور به ما می گفت که: «لهستان می خواهد سپاهیانش را از افغانستان فرا خوانده»، هرچند از سوی دیگر کشورش به تازه گی فوج سپاهیانش را برای پاسخ به درخواستهای امریکا افزایش داده است. وی برآن بود که «تسخیر قلوب مردم افغانستان» می بایستی شیوه کار باشد، اما نظر سنجیها نشان می دهند که خلاف آن روی داده است. وی به اطمینان می گوید که این مأموریت «که هرچه زودتر باید پایان پذیرد»، از توان نیروهای ارتش لهستان که امکاناتش رو به کاهش دارد، خارج است.

آقای دیموس ورتوس (Dimos Vrettos) ، رئیس کمیته امور خارجی و دفاع پارلمان یونان با ما در میان گذاشت که «افکارعمومی باور ندارد که این جنگ بهترین وسیله یی برای خشکاندن ریشه تروریسم باشد. بهتر آنکه این پول به زخم مبارزه علیه مواد مخدر زده شود». او در تقویم بیرون بردن نیروها که *باراک اوباما* رئیس جمهور امریکا معین کرده است، پیام بدی هم از نظر نظامی و هم از نظر سیاسی می بیند. سربازان اعزامی یونانی به کار لجیستیکی می پردازند و در تماس مستقیم با رزمنده گان نیستند: «ما عضو ناتو هستیم، ناچاریم که در آنجا باشیم. باید کاری کرد، اما تا جای ممکن کمتر درگیر نبرد شد. و با مخالفان به مذاکره پرداخت: آنها وقت دارند و زمان که ما فاقد آنیم . . .»

در بریتانیا، آقای *لایام فوکس* (Liam Fox) وزیر دفاع (از حزب محافظه کار)، در ماه ژوئیه ۲۰۱۰ در سرآغاز بازدید از سپاهیان کشورش با اعلام این که «آنچه مهم است، امنیت در خیابانهای بریتانیاست» هیجاناتی را برانگیخت. «دغدغه ما این نیست که زنان جوان افغانی به مدرسه بروند (. . .) ما در آنجا هستیم تا مردم بریتانیا و منافع جهانی مان دستخوش تهدید نباشند. (. . .) اما ما پلیسی جهانی نیستیم.» آقای *ویلیام هیگ* (William Hague)رئیس دیپلوماسی بریتانیا (محافظه کار) هنگام نشست سران سازمان پیمان اتلانتیک شمالی در لیبسون در ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰ تکرار کرده بود که کشورش به مأموریتهای درگیری در نبردها تا سال ۲۰۱۵ پایان خواهد داد. او گفته بود که «این تعهدی مطلق و بی برو برگرد است».

**۲- معنای خاص**

درمعنای خاص، روشنفکر به کسی اطلاق می‌شود که دارای سطح فکری و هوشی نسبتاً بالاست و فعالیت فکری و علمی انجام می‌دهد. معادل انگلیسی (egghead) به معنای افراد باهوش و متفکر (حزب) یا کسانی که مغز خود را به کار می‌گیرند، به همین معنا می‌باشد. تعریفی که ریمون آرون، جامعه‌شناسی فرانسوی، راجع به روشنفکری دارد نیز بر اساس همین معناست. وی جامعه روشنفکری را به سه قسمت تقسیم کرده است:

۱. تولید کنندگان اندیشه؛ مانند هنرمندان و متفکران مبتکر؛

۲. توزیع کنندگان اندیشه؛ مانند استادان دانشگاه و نویسندگان؛

۳. مصرف کنندگان؛ مانند دانشجویان؛

وی خاستگاه گروه اول را کشورهای غربی و گروه سوم را جهان سوم معرفی می‌کند. تعریفی که فرهنگ آکادمی فرانسه از روشنفکر ارائه داده است نیز منطبق بر همین معنای خاص است. در این فرهنگ آمده است:

روشنفکر کسی است که اندیشه، هوش و تفکر، ملاک جهت‌دهندهٔ زندگی وی به حساب می‌آید. با این نگرش، روشنفکر در مقابل افرادی که به کار دستی اشتغال دارند، قرار می‌گیرد.

**۳- معنای اخص**

به معنای اخص، کسانی روشنفکر هستند که دارای توان فکری و علمی در حد عالی هستند و خواهان نوگرایی، ایجاد تحول در جامعه، پیشرفت کشور و خدمت به ملت و فرهنگ خویش می‌باشند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند.

یکی از معانی اصطلاحی ارائه شده در لغتنامه دهخدا که روشنفکر را نوگرای دانسته است و معنای دوم فرهنگ معاصر فارسی یعنی «فرد معتقد به نقش و ارزش دانش و فرهنگ در پیشرفت جامعه و بهروزی مردم» به همین معنا اشاره دارد.

در فرانسه (%۷۰) افکار عمومی «بیشتر» یا «کاملاً» با حضور سربازان فرانسوی در افغانستان مخالف است. از سی سال پیش تاکنون این نخستین باری است که اکثریتی بارز با عملیات مهمی در خارج از کشور که دولت به راه انداخته، به مخالفت برخاسته اند.

فرماندهان نظامی که از افغانستان باز می گردند از پیشرفت هایی در محل خبر می دهند و می خواهند که به ارتش و پلیس افغان زمان داده شود تا برای خود زمینه مناسبی برای پرورش کادرها فراهم آورند و به خود متکی شوند. اما نه بحثی در کار است و نه آئین و طریق و نظریه یی. درست است که «نیکلا سارکوزی» از تاکید بر این نکته باز نمی ایستد که سربازان فرانسوی «تا زمانی که لازم باشد» در افغانستان خواهند ماند، اما فرانسه آخرین کشوری بود که در ماه فوریه ۲۰۱۰ به تقاصای امریکا برای اعزام نیروهای تقویتی پاسخ داد و سرانجام نیز (به جای یک هزار و پانصد رزمنده یی که واشنگتن می خواست)، بیش از دویست مربی اضافی، نفرستاد. آقای *ویکتور اوزروف* (Viktor Ozerov)، رئیس کمیته دفاع و امنیت شورای فدراسیون روسیه اطمینان می دهد که «در روسیه دشواریهای امریکاییها و همپیمانانش در افغانستان مایه خشنودی ما نیست»: شکست ناتو دامنگیر جمهوریهای آسیای مرکزی، همپیمانان طبیعی روسیه خواهد شد. اما ابدأ صحبت از آن نیست که روسیه کوچکترین گروه رزمنده یی را به افغانستان اعزام دارد: «ما هم اینک هم سهم خود را ادا کرده ایم . . . و طعم آنرا هم چشیده ایم!» این نماینده مجلس از اعطای حق عبور در دو جهت برای نیروهای ائتلاف در چهارجوب تدارکات و نیازمندیها آنها از جمله – اعطای معافیت از قانون – برای تجهیزات نظامی، راضی است. دغدغه خاطر وی انفجار تولید و قاچاق مواد مخدر، احتمالاً آمیخته با تروریسم است که هم اینک هم به پشت دروازه های روسیه رسیده.

نوشته دود/اسعد

## صدمین سالروز، روز جهانی زن و صدوچهلین سالروز کمون پاریس

زنان جهان امسال صدمین سالروز، روز بین المللی زن را جشن گرفتند. بیجا نخواهد بود هرگاهی در زمینه چگونه گی به میان آمدن هشتم مارچ و مبارزات زنان در جریان صدسال پیش و بیشتر از آن را به بررسی گذرا بگیریم. قابل یادآوری است که سال روان یکصد و چهلین سالروز کمون پاریس نیز تجلیل میگردد که نه تنها با نقش زنان مبارز از کشور فرانسه، بل، با همه کشورهای پیوند ارگانیک دارد.

برای اولینبار طرح بزرگداشت از روز جهانی زن؛ به وسیله کلارا ستکین یکی از سوسیالیستهای آلمان در دومین کنفرانس بین المللی سوسیالیستی زنان به تاریخ ۲۷ اگست ۱۹۱۰ در کونپنهاگن مرکز کشور دنمارک مورد بحث قرار گرفت. درین زمینه تاریخ مشخصی درین کنفرانس تعیین نشد. ایده بزرگداشت از این روز با ایالات متحده آمریکا پیوند دارد. در آنجا زنان عضو حزب سوسیالیست آمریکا در سال ۱۹۰۸ کمیته ملی زنان را ایجاد کردند و این ارگان در یکی از جلساتش روز مبارزه ملی برای حق رأی زنان را به تصویب رسانید.

نخستین بار روز زن در ایالات متحده آمریکا و آنهم در فیروری ۱۹۰۹ یک مؤفقیت بزرگ بود، زیرا مبارزین بورژوازی حقوق زنان نیز از مطالبات حق رأی پشتیبانی نموده و یکجا با زنان سوسیالیست به تظاهرات پرداختند. این ایده که اعتراضات را به آن شکل تکرار کنند، از همینجا نشأت میکند که در فیروری ۱۹۱۰ منتج به تظاهرات زنان امریکای شمالی در رابطه با حق رأی گردید. می وود- سایمنس زن مبارز از ایالات متحده آمریکا با همین ایده وارد کونپنهاگن میشود که زنان سوسیالیست آلمانی کلارا ستکین و کیتی دوونکر در مورد مصوبه یی درباره روز جهانی زن پافشاری نمودند.

در بخشی از مصوبه کونپنهاگن ذکر شده بود: «در تفاهم کامل با سازمانهای آگاه طبقاتی سیاسی و سندیکایی پرولتاریا، زنان سوسیالیست در هر یک از کشورها، همه ساله روز زن را تجلیل نمایند که در گام نخست در خدمت تبلیغ حق رأی زنان قرارداد شده باشد. . . روز زن باید خصلت بین المللی داشته و باید به طور دقیق آماده گیها اتخاذ گردند.» با همین روحیه نخستین روز زن به تاریخ ۱۹ مارچ ۱۹۱۱ در کشورهای دنمارک، آلمان، اتریش- هنگری و سویس تجلیل شد. با انتخاب این تاریخ بایستی خصلت انقلابی روز زن متبازر میگردد، زیرا روز قبل از آن یعنی ۱۸ مارچ روز یادبود از قربانیان انقلاب مارچ ۱۸۴۸ بود. گذشته ازین کمون پاریس نیز در ماه مارچ ۱۸۷۱ آغاز یافت.

در سالهای نخست آنچه متعلق به جنبش زنان میشد، همانا مطالبه حق انتخابات آزاد، سری و مساوی برای زنان بود. این امر با اعلامیه های سوسیال دموکراسی در مطابقت بود، زیرا آنان برای حق انتخابات زنان همیشه مبارزه کرده اند. نخستین روزنامه زنان را سوسیال دموکراتها زیر نام برابری در سال ۱۹۱۱ به دست نشر سپردند که دهها هزار خواننده داشت. در آنزمان سوسیال دموکراسی دارای ۱۰۷.۶۹۳ زن در صفوف خود بود، درحالیکه یکسال قبل برآن تعداد شان درین حزب به ۸۲.۶۴۲ زن میرسید. سال ۱۹۱۷ نیز از دیدگاه دیگری، سال تعیین کننده یی بود. به تاریخ ۸ مارچ ۱۹۱۷ در سان پیترسبورگ کارگر زنان و سرباز زنان و برای نخستین بار دهقان زنان دست به اعتصاب زدند و انقلاب فیروری را به راه انداختند. با بزرگداشت از نقش زنان در انقلاب در دومین کنفرانس بین المللی زنان کمونیست در سال ۱۹۲۱ منعقد ماسکو به ابتکار پیشنهادی هیأت نماینده گی بلغاریا روز ۸ مارچ به مثابه روز بین المللی زن پذیرفته شد.

اما سال ۲۰۱۱، سال به خصوصی برای جنبش زنان است. صد ساله گی روز بین المللی زن و یکصدوچهل ساله گی کمون پاریس. هر دو سالروز نوید دهنده آنست که بخشی از جنبش زنان همیشه خواهان تغییرات اساسی اجتماعی بوده و پیگیرانه از این نظر نماینده گی میکنند. به همین منظور مؤثریت روز نوکسمبورگ و کلارا ستکین با تاریخ آلمان جدایی ناپذیر بوده و با انقلاب نوامبر پیوند دارد.

شرکت زنان در انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و جریان آن مشهود است. درین زمینه میتوان از مارش مشهور زنان فروشنده

مارکیت پاریس به طرف قصر وارسای یادآوری کرد. این مارش شاه را مجبور به رهسپاری پاریس ساخت و تکانه های جدیدی به رشد انقلابی و اعلام اهداف انقلاب که برابری، آزادی و برابری بود، بخشید. در مقابل سهم تشکل سیاسی و فعالان هزاران کارگر زن پاریسی در کمون پاریس به فراموشی گرائیده است. کمون پاریس نخستین حکومت دموکراتیک کارگران است که در سال ۱۸۷۱ ایجاد شد.

یکی از ژورنالیستان روزنامه تایمز لندن حوادث زمان کمون پاریس را چنین به تبصره گرفته بود: «اگر ملت فرانسه صرفاً متشکل از زنان بودی، چه ملت خطرناکی میبود.» زیرا در هر حال این زنان بودند که آغاز کمون را ممکن ساختند. چرا که به تاریخ ۱۸ مارچ ۱۸۷۱ زمانیکه نیروهای حکومتی به مقابله پرداختند، زنگهای خطر را به صدا آوردند. آنان مؤفق گردیدند تا قسمتی از اردو را به کمون پیوند دهند و صفوف آنرا تقویت بخشند. در عین زمان به ابتکار زنان زمینه های آن مساعد گردید تا گارد ملی پاریس نتواند به موقع به کمک بشتابد.

یکی از خواسته های مرکزی زنان این بود تا تسلط کامل کلیساها از بین برود. بعد از آنکه تأسیسات کلیسای دروازه های شانرا بستند، این زنان بودند که سازماندهی مجدد امور تعلیم و تربیه را به دست گرفتند. یکی از مسایل کلیدی آن این بود که سیستم نوینی را پایه گذاری کنند که در آن نقش زنان براننده بود که از آن جمله میتوان در کنار مکاتب و تأسیسات آموزشی از ایجاد کودکانها و مکاتب آموزش حرفوی برای زنان صحبت کرد. به تاریخ ۱۲ می ۱۸۷۱ اولین مکتب حرفوی صنعتی برای دختران ایجاد گردید.

زنان کمون پاریس رابطه مستقیم میان نهضت زنان و اهمیت اشتغال را ثابت ساختند. آنان برای اولینبار به ابتکار کمون پاریس، حق کار و دستمزد مساوی با مردان را تقاضا کرده و آنرا به دست آوردند. این حق در کشورهای پیشرفته سرمایه داری تا هنوز وجود ندارد.

در جریان کمون پاریس زنان سازمان خودشان را ایجاد کردند. «اتحادیه زنان برای دفاع از پاریس» طوریکه از نام این سازمان وضاحت دارد وظیفه آنان درین امر نهفته بود تا از انقلاب دفاع نمایند، ولی اتحادیه توانست هزاران زن را در صفوف خویش متشکل سازد. در جلسات «اتحادیه زنان حدود ۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ زن حضور میداشتند. ۱۰۰۰۰ زن در مارشی که جانب وارسای- در یاد بود از انقلاب سال ۱۷۸۹ صورت پذیرفت، شرکت جستند.

نامهایی چون الیزابت دیمتروف که روابط نزدیکی با کارل مارکس داشت و همچنان صحاف ناتالی لیمیل و لوهیزی میشل، نقش براننده یی را ایفا کردند. زنان با شهامت چون لوهیزی میشل در عقب سنگرها به خاطر دفاع از کمون پاریس مبارزه کردند، ولی دریغ که این مبارزه بعد از ۷۲ روز با خونریزی زیادی به شکست مواجه شد.

در مبارزات امروزی خلقها در کشورهای شرق میانه، شمال افریقا، قریه های افریقا و آسیا که به خاطر آزادی و حق تعیین سرنوشت شان میروند، میتوانیم به طور زنده مشاهده کنیم که به خصوص زنان این جنبشها را پشتیبان هستند. به گونه مثال جنبش ضد امپریالیستی در ونیزویلا کماکان به وسیله زنان پیشروی خوب دارد، زیرا آنان مبارزه شانرا با امید این که بتوانند وضع زنده گی و شرایط کاری شانرا بهبود بخشند، پیوند میدهند. برای نخستین بار در تاریخ ۱۸۰ ساله بولیویا به حیث ملت مستقل نیمه پستهای وزارتها به زنان تعلق دارد و اکثریت وزیران مربوط به اقشار اجتماعی خارج از چهارچوبه حلقه قدرت عنعنوی اند. زنان بولیویا در جنبش به سوی سوسیالیزم فعالانه کار میکنند و زنان کوبا از انقلاب شان دفاع میکنند.

در این راستا یکصد و چهلین سالروز کمون پاریس نباید صرفاً یک یادبود باشد، بل، کمون پاریس علایق سازنده زنان را در کلیه کشورهای جهان به خاطر ایجاد جامعه فارغ از استثمار و استبداد، دوباره تکانه نوین می بخشد.



## ماهانامه

## راه آینده

زیر نظر گروه نویسنده گان :

صدیق الله توحیدی، سنجر سهیل، سیف الدین سیحون، سید نجیب الله احمدی، سید جواد دروازیان، عباس خروشان، مجاور احمد زیار، ببرک ارغند، احمد ضیاء صدیقی سپهر.

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول : دستگیر هژبر  
آدرس برقی:

dastgeer.hozhabr@gmail.com

سکرتر مسؤول: عصمت نابخیل

آدرس برقی:

asmat\_n@hotmail.com

آدرس پستی: کارته پروان، سینما بهارستان،  
مقابل نماینده گی عزیزی بانک

قیمت یک شماره: ۵ افغانی

اشتراک سالانه: در داخل کشور مبلغ ۱۰۰  
افغانی و در خارج از کشور مبلغ ۶۰ دالر  
شماره گان ۱۰۰۰

شماره تماس: ۰۰۹۳۷۰۰۲۸۵۸۵۵